

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

معنای «باء» در آیه شریفه « ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ »

خداوند در آیه ششم می‌فرماید: « ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ »، این «ذلك» تعلیل برای آیه‌ی پیشین است یعنی خلقت انسان و خلقت نباتات و مشار الیه «ذلك» دو مرحله از خلقت است که شامل انسان و نبات می‌شود.

در مورد حرف «با» در «بِأَنَّ اللَّهَ» دو احتمال وجود دارد:

1. از کلمات مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی) استفاده می‌شود که می‌فرمایند: «باء» به معنای سببیت است.

و به سبب این است که «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» خداوند تبارک و تعالی مظهر حق است.

و به سبب این است که «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» یعنی چون خداوند تبارک و تعالی محیی است و محیی موتی است لذا انسان را از «نطفه» به «علقه» و از آن به «مضغه» و تا مرحله‌ی آخر رسانده که این احیا اول می‌شود.

و به سبب این است که «وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

یعنی خداوند چرا این مراحل را برای انسان قرار داد؟ و چرا این مراحل را برای نبات قرار داد؟ به سبب این است که «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» و آنکه علی‌کل‌شیء قدير» چون خدا حق است و چون خدا محیی موتی است و چون علی‌کل‌شیء قدير است این کار را انجام می‌دهد.

2. احتمال دیگر این است که «باء» نتیجه باشد در این هنگام از این دو خلقت در آیه پیشین که خداوند تبارک و تعالی بیان کرده، نتیجه گرفته می‌شود که «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» و آنکه علی‌کل‌شیء قدير».

بر اساس احتمال اول که «باء» سببیت باشد، باید گفت: خود «نطفه» نسبت به «علقه» موتی است، «علقه» نیز نسبت به «مضغه» موتی است و «مضغه» نیز نسبت به «نخرجکم طفلاً» موتی است و «نخرجکم طفلاً» احیا می‌شود، به سبب این است که «أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» است.

همچنین به سبب اینکه «أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» است لذا این زمین میّت هامده را احیا می‌کند، «تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً»، هامد یعنی خشک، یعنی خدا چون محیی موتی است و چون موتی را احیا می‌کند لذا این «أرض هامده» هم یکی از مصادیق موتی است مثل

آن «نطفه» و آن انسانی که اصلاً هیچی نبوده اینها عنوان موتی را دارند و خداوند اینها را احیا می کند.

و عبارت «أَنَّهُ عَلِي كُل شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی به سبب اینکه خداوند متعال، يك قدرت عام دارد لذا انسان را از این مرحله به مراحل دیگر می رساند، زمین را از زمین «هامده» تبدیل به زمین «اهتزت» و «ربت» می کند.

اما اگر «باء» نتیجه باشد یعنی خداوند تبارك و تعالی می فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ» یعنی این مراحل در خلقت، نتیجه اش این است که خدا حق است چون بالأخره این مراحل يك مراحل تکوینی است و ناشی از حق بودن خداوند تبارك و تعالی است.

همچنین نتیجه اش این می شود که خداوند، موتی را احیا می کند یعنی انسان های مُرده که بعداً می میرند اینها را در روز قیامت احیا می کند.

همچنین نتیجه اش این است که پی ببرید «بأنه علي كل شيء قدير»، زیرا وقتی که خداوند تبارك و تعالی در مورد انسان این کار را می تواند انجام بدهد، در مورد زمین نیز می تواند این کار را انجام بدهد، از يك زمین «هامده»، نبات مخضره بیرون بیاورد، پس معلوم می شود که خداوند بر هر چیزی قادر است.

مراد از حق در آیه شریفه «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» از دیدگاه علامه طباطبایی

ایشان نسبت به این قسمت از آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» می فرمایند: «و الذي يعطيه السياق أن المراد بالحق نفس الحق - أعني أنه ليس وصفا قائما مقام موصوف محذوف هو الخبر» در مورد «حق» دو احتمال است:

1. کلمه «حق» در «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» وصف برای يك موصوفي است که آن موصوف خبر «أَنَّ» است و تقدیر آیه این می شود «هو الموجود الحق» حق وصف برای موجود است.

2. گفته شود «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» خودش عين حق است «فهو تعالی نفس الحق».

فارق بین دو احتمال

فرق دو احتمال چیست؟

طبق احتمال اول: اگر گفته شود که موجود حق است و حق وصف برای خدا است پس در این هنگام حق مصادیقی دارد و یکی از مصادیق حق، وجود خداوند تبارك و تعالی است، خدا حق است و چیزی دیگری از آن استفاده نمی شود.

اما طبق احتمال دوم: اگر به معنای ذات حق باشد یعنی گفته شود خدا عين حق و ذات حق است، به این معناست که هر چیزی از خدا صادر می شود و هر کاری را خدا می کند حق است، اعم از اینکه از قبیل تکوینیات و یا تشریعیات باشد، در تکوینیات به این صورت است که خدا انسان را از «نطفه» به «علقه» و بعد «مضغه» و سپس مراحل دیگر طی می کند تا انسان ایجاد می شود.

مگر خدا قدرت نداشت انسان را دفعهً ایجاد کند، در حضرت آدم فقط تراب بود و علقه و مضغه و اینها در کار نبود، می فرماید:

علّت اینکه این مراحل طی می شود به سبب این است که «ذلك بأن الله هو الحق» خدا حق است چون نفس الحق است پس «لا يصدر منه إلا الحق»، «لا يفعل إلا الحق»، «لا يحكم إلا الحق».

در باب فقه با قطع نظر از بحث اشاعره و معتزله که احکام تابع مصالح و مفاسد است یا خیر؟ از این نکته می توان خیلی استفاده کرد و آن این است که هر چه خدا حکم می کند حق است، خود حکمی که خدا می کند حق است، ممکن است ملاک آن برای ما روشن باشد و ممکن است روشن نباشد، اما چون خدا حق است «لا يصدر الحكم الفرعي منه إلا» اینکه آن حکم هم حق است، اصلاً از خدا حکم غیر حق، یعنی باطل صادر نمی شود.

عبارت علامه «فكونه تعالى حقاً يتحقق به كل شيء حق» چون که خدا حق است و هر حقی از او صادر می شود «هو السبب لهذه الموجودات الحقة و النظامات الحقة الجارية فيها» لذا سبب می شود بر اینکه انسان این مراحل را داشته باشد، اینکه خدا حق است سبب می شود بر اینکه گیاه و نبات این مراحل را داشته باشد بعد دوباره می فرمایند: «و هي جميعاً تكشف عن كونه تعالى هو الحق»^[1] این امور نیز کشف از حق بودن خدا می کند.

ایشان نباید این عبارت «و هي جميعاً تكشف...» را می فرمودند چون الآن در مقام این هستند که بگویند چون خدا حق است این تصور در انسان و در گیاه وجود دارد.

معطوف علیه «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی

در ادامه می فرمایند: این جمله «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» در آیه شریفه «معطوف على ما قبله أي المذكور في الآية السابقة من صيرورة التراب الميت بالانتقال من حال إلى حال إنساناً حياً و كذا صيرورة الأرض الميتة بنزول الماء نباتاً حياً و استمرار هذا الأمر بسبب أن الله يحيي الموتى»^[2].

ایشان در اینجا مسئله ای استمرار را می آوردند می فرمایند: استمرار این که هر انسانی از «نطفه» بعد «علقه» بعد «مضغه» بعد «طفل»، و بعد از «اشد» به «ارذل العمر» می رسد به خاطر این است که خدا محیی موتی است، به سبب «أن الله يحيي الموتى» بعد می فرماید: «ويستمر منه ذلك». حالا این استمرار را از کجا آورد؟ استمرار نمی خواهد، آیه می فرماید: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ»، این راجع به مجموعه انسان ها است «وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ»، اگر يك گیاه هم از زمین بیرون بیاید این آیه صدق می کند.

معطوف علیه «وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی

ایشان نسبت به قسمت آخر از آیه ششم «وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» می فرمایند: «معطوف على سابقه كسابقه و المراد أن ما ذكرناه بسبب أن الله على كل شيء قدير»، این دو موردی که بیان شد به سبب این است که خدا بر هر چیزی قادر است.

بعد توضیح می دهند می فرمایند: «و ذلك أن إيجاد الإنسان و النبات و تدبير أمرهما في الحدوث و البقاء مرتبط بما في الكون من وجود أو نظام جار في الوجود» ايجاد انسان و نبات، تدبير امور اينها در حدوث و بقاء، مربوط به نظام موجود است «و كما أن إيجادهما و تدبير أمرهما لا يتم إلا مع القدرة عليهما كذلك القدرة عليهما لا تتم إلا مع القدرة على كل شيء»، قدرت بر اینکه خدا انسان را از «نطفه» تا «ارذل العمر» ببرد، زمین را از «هامده» به «اهتزاز» و به «نبات» و به مرحله «أُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» برساند، قدرت بر اینها ممکن نیست مگر اینکه آن موجود، قدرت بر همه امور داشته باشد، «فخلقهما و تدبير أمرهما بسبب عموم القدرة»^[3]، خلق انسان و تراب و تدبيرشان به سبب عموم قدرت است.

بیان سببیت نسبت به قسمت اول و دوم، محلّ تأمل و مجال است زیرا اینکه گفته شود به سبب اینکه خدا حق است این انسان و گیاه را اینطور آفرید، به سبب اینکه خدا «یحي الموتی» است این انسان و گیاه را اینطور آفرید، اما خدا می‌خواهد انسان را بیافریند، گیاه را بیافریند، همین که قدرت بر این دو تا داشته باشد کافی است و اگر گفته شود «وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هم سبب است این چه ارتباطی وجود دارد؟ ایشان این توجیهات را می‌کنند می‌فرمایند قدرت بر این دو تا ممکن نیست مگر اینکه قدرت بر همه اشیاء داشته باشد.

اینجا یک سؤال مطرح می‌شود چه ملازمه‌ای دارد که گفته شود قدرت بر این دو تا، ملازمه دارد بر قدرت نسبت به جمیع اشیاء؟ بله يك وقتي است که می‌گوییم سخت‌ترین امور این است که خدا احیا می‌کند در همان آیه پیشین، در آیه عزیر «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^[4]، در عالم هیچ چیز بالاتر از مسئله احیا و اماته نیست لذا به این نتیجه می‌رسد که «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، یا در قضیه‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از قضیه احیا پرنده‌گان، می‌فرمایند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^[5].

ولی اینجا چرا؟ خدا اگر از يك زمینی به وسیله آب، «نبات» بیرون می‌آورد، اگر این «نطفه» را طفل می‌کند، «طفل» را هم تا «ارذل العمر» می‌رساند، این دو تا، چطوری «لَا يَتَمَّ إِلَّا مَعَ الْقَدْرَةِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»، بگوئیم خدا چون قدرت بر هر شیء دارد این دو تا را انجام می‌دهد، خیر اگر قدرت بر همین دو تا هم داشته باشد کافی است..

البته این مورد پذیرش است که اگر يك موجودی قدرت بر همه چیز داشت قدرت بر این دو تا هم دارد، ولی برای قدرت بر این دو تا، لازم نیست که قدرت بر همه چیز داشته باشد، چه لزومی دارد خداوند تبارک و تعالی این را به عنوان سبب بیان کند؟ لذا به نظر می‌رسد در بیان ایشان، نسبت به «وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» تکلف خیلی روشن وجود دارد.

انسان عادتاً می‌گوید اگر خداوند قدرت بر این دو تا دارد، پس قدرت بر امور دیگر هم دارد این چیز روشن و طبیعی است، و از اینها می‌فهمیم خدا حق است، از اینها می‌فهمیم خدا روز قیامت احیاء موتی می‌کند، از اینها می‌فهمیم «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] □ «قوله تعالى: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ذلك إشارة إلى ما ذكر في الآية السابقة من خلق الإنسان والنبات وتدبير أمرهما حدوثاً وبقاء خلقاً وتديراً واقعيين لا ريب فيهما والذي يعطيه السياق أن المراد بالحق نفس الحق - أعني أنه ليس وصفاً قائماً مقام موصوف محذوف هو الخبر - فهو تعالى نفس الحق الذي يحقق كل شيء حق و يجري في الأشياء النظام الحق فكونه تعالى حقاً يتحقق به كل شيء حق هو السبب لهذه الموجودات الحقة والنظامات الحقة الجارية فيها، و هي جميعاً تكشف عن كونه تعالى هو الحق». الميزان في تفسير القرآن، ج 14، 346.
- [2] □ «و قوله: «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» معطوف على ما قبله أي المذكور في الآية السابقة من صيرورة التراب الميت بالانتقال من حال إلى حال إنساناً حياً وكذا صيرورة الأرض الميتة بنزول الماء نباتاً حياً واستمرار هذا الأمر بسبب أن الله يحيي الموتى و يستمر منه ذلك» الميزان في تفسير القرآن، ج 14، 346.

- [3] □ «و قوله: «وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» معطوف على سابقه كسابقه و المراد أن ما ذكرناه بسبب أن الله على كل شيء قدير و ذلك أن إيجاد الإنسان والنبات و تدبير أمرهما في الحدوث و البقاء مرتبط بما في الكون من وجود أو نظام جار في الوجود و كما أن إيجادهما و تدبير أمرهما لا يتم إلا مع القدرة عليهما كذلك القدرة عليهما لا تتم إلا مع القدرة على كل شيء فخلقهما و تدبير

أمرهما بسبب عموم القدرة و إن شئت فقل: ذلك يكشف عن عموم القدرة». الميزان في تفسير القرآن، ج14، 346.

[4] □ « أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » بقره، 259.

[5] □ « وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » بقره، 260.